

جعبه پاندورا

دگرگونی‌های یک نماد اسطوره‌ای



دورا و اروین پانوفسکی

ترجمه عاطفه امیری

اسطوره‌شناسی



انتشارات فرهامه

مؤسسه عصر انسان‌شناسی ایرانیان

سرشناسه	پانوفسکی، دورا موسه، ۱۸۸۵-۱۹۶۵م.
عنوان و نام پدیدآور	Panofsky, Dora Mosse, 1885-1965 جمعه پاندورا: دگرگونی‌های یک نماد اسطوره‌ای/ نویسنده: دورا [پانوفسکی]. اروین پانوفسکی؛ مترجم عاطفه امیری.
مشخصات نشر	تهران: فرهامه، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	۲۴۰ ص.: مصور؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ سم.
شابک	978-622-92587-6-7
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
یادداشت	عنوان اصلی: Pandora's box ; the changing aspects of a mythical symbol, [1962].
عنوان دیگر	دگرگونی‌های یک نماد اسطوره‌ای.
موضوع	پاندورا(شخصیت اساطیر یونان) -- هنر
موضوع	Pandora(Pandora (Greek mythological character) -- Art
شناسه افزوده	پانوفسکی، اروین، ۱۸۹۲ - ۱۹۶۸م.
شناسه افزوده	Panofsky, Erwin
شناسه افزوده	امیری، عاطفه، ۱۳۶۴-، مترجم
شناسه افزوده	Amiri, Atefeh, 1985-
رده بندی کنگره	۷۷۶۰.N
رده بندی دیویی	۷۰۴/۹۴۷
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۰۴۶۰۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیپا

جعبهٔ پاندورا

دگرگونی‌های یک نماد اسطوره‌ای

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Panofsky, Dora and Ervin (1962) *Pandora's box: The Changing Aspects of a Mythical Symbol*, New York: Random House, Ink.



www.farhameh.ir

farhameh@gmail.com

۶۶۴۰۶۶۷۵-۸۸۸۴۳۶۲۹-۰۹۱۰۴۵۱۷۳۶۱

جعبه پاندورا

دگرگونی‌های یک نماد اسطوره‌ای

© حق چاپ: اول، ۱۴۰۲، فرهامه

نویسنده: دورا و اروین پانوفسکی

مترجم: دکتر عاطفه امیری

ویرایش: واحد ویرایش مؤسسه عصر انسان‌شناسی ایرانیان

طراحی جلد: آتلیه مؤسسه عصر انسان‌شناسی ایرانیان

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

© همه حقوق برای انتشارات فرهامه محفوظ است. هرگونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی و پی‌دی‌اف و سایر اشکال دیجیتالی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

جعبه پاندورا

دگرگونی‌های یک نماد اسطوره‌ای

دورا و اروین پانوفسکی
ترجمه عاطفه امیری



«پاندورا در کوزه بزرگی را گشود و شرارت‌ها از کوزه بیرون ریختند، تنها امید برجای ماند...»
ترجمه این کتاب را به امیدهای برجای مانده تقدیم می‌کنم



مقدمه مترجم

جعبه پاندورا روایتی اسطوره‌ای است که نخستین بار هزیود، نویسنده یونانی، آن را نقل کرده است. پس از آن، ماجرای پاندورا و جعبه‌اش طی قرون متمادی انتشار یافت و هنرمندان نیز در دوره‌های مختلف دست به کار آفرینش آثار هنری از این موضوع شدند و به استمرار تصویر پاندورا و جعبه یاری رساندند. وفور و تعدد تصاویر و روایات جعبه پاندورا در تاریخ هنر، توجه اروین پانوفسکی و همسرش را به اجزای نمادین این روایت اسطوره‌ای معطوف ساخت. آنها با مشاهده تصاویر پاندورا و جعبه در دوره‌های مختلف، تفاوت‌هایی را مشاهده کردند. از جمله آنکه پاندورا در برخی تصاویر «کوزه بزرگی» در دست گرفته است. اینجاست که نویسندگان این کتاب در پی تحلیل این تفاوت‌ها برآمدند و با انتشار این کتاب در سال ۱۹۵۰ بحث را از نماد «جعبه» آغاز کردند و با در نظر گرفتن این موضوع که در دنیای باستان به جای «جعبه» واژه «کوزه» به کار رفته است، به جست‌وجوی مسیر تغییرات این نماد اسطوره‌ای برآمدند. تعمق نویسندگان کتاب در متون و روایات قرون میانه، تغییراتی هرچه بیشتر را نشان داد. نویسندگان کتاب دریافته‌اند که در سنت قرون میانه «کوزه» به جای «جعبه» نقش آفرینی می‌کند و محتوای آن هم «همه نیکی‌ها» از جمله «امید» است و نه «همه شرارت‌ها»؛ همچنین، شخصی که در کوزه را می‌گشاید، «انسان» است، نه پاندورا. بنابراین، نویسندگان و

هنرمندان هر دوره، اسطوره را به ظن خود تفسیر کرده و تغییر شکل داده‌اند. حتی مقارن با دورهٔ رنسانس، شخصیت «امید» به کلی از داستان حذف شده و محتوای جعبه پاندورا را تنها شرارت‌ها تشکیل می‌دهد. این فرایند با جایگزینی واژهٔ pixis (جعبه) که ظرفی قابل حمل است، با pithos و dolium (به یونانی و لاتین: خمره و کوزه) شکل گرفته است. در نتیجهٔ این تغییر واژگان در روایت، تصویر زنی که تسلیم وسوسهٔ یک کوزهٔ بسیار بزرگ شده است، با تصویر زنی که با خود پیکسیس کوچک و زیبایی می‌کند، جایگزین می‌شود و این تصویر تا قرن‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد. در دورهٔ رنسانس که دغدغهٔ هنرمندان و نویسندگان بازگشت به جهان کلاسیک و اسطوره‌هاست، پاندورای هزیودی با پسوختهٔ رومی در هم می‌آمیزد و این موضوع خود موجبات تفسیرهای دیگری را فراهم می‌سازد.

این مقدمهٔ کوتاه دربارهٔ محتوای کتاب نشان می‌دهد که چگونه نویسندگان آن، کلاف سردرگم ماجرای پاندورا و «خمره»/ «کوزه»/ «جعبه» را از هم گشوده و با تسلط بی‌بدیل خود بر متون مختلف، قمرهای جداافتاده از یکدیگر را در یک رشته و یک خط به نظم درآورده و حتی سیر تحول این اسطوره را تا دنیای معاصر نیز دنبال کرده‌اند. این کتاب به دلیل تسلط کم‌نظیر نویسندگانش بر متون فلسفی و اسطوره‌ای، می‌تواند منبعی مفید برای کتاب‌شناسی موضوعات تاریخ هنر و اسطوره‌شناسی باشد. شرح خواندنی نویسندگان کتاب بر متون کلاسیک و شیوهٔ کنار هم قرار دادن متن‌ها در جهت فهم بهتر اسطوره، نقشهٔ راهی است که گام نهادن در آن نیازمند «آهستگی» در مطالعهٔ عمیق متون و یافتن سرنخ‌هایی برای گشودن معضلات اسطوره است. تاریخ هنر ایران نیز مملو از موضوعات و تصاویر اسطوره‌ای است. از این رو، کتاب حاضر می‌تواند برای محققان این حوزه‌ها راهنمای خوبی باشد.

ترجمهٔ آثار پانوفسکی همچون نوشته‌های او خالی از چالش نیست. گواه روشن آن، پانوشته‌های مفصلی است که تقریباً در تمامی صفحات کتاب وجود دارد و گاه برخی از آنها چنان بسط یافته که کل صفحه را به خود اختصاص داده‌اند. در میان این پانوشته‌های مفصل (که با عدد تُک مشخص شده‌اند و در قالب «یادداشت‌ها» در انتهای هر فصل آمده‌اند)، گاه مطالبی ارائه شده که خود بخشی از بدنهٔ تفسیر و تحلیل

کتاب به شمار می‌رود. از سویی، انبوه ارجاعات به آثار هنری، متون فلسفی و اسطوره‌ای به زبان‌های مختلف (یونانی، لاتین و ...) مترجم را بر آن داشت تا پی‌نوشت‌هایی برای روشن کردن این واژگان، اصطلاحات و مفاهیم به متن بیافزاید تا فهم متن را برای خواننده آسان‌تر کند (که با اعداد ریز داخل پرانتز مشخص شده‌اند)؛ این پی‌نوشت‌ها به صورت تکمله‌ای در پایان کتاب تحت عنوان «توضیحات مترجم» افزوده شد. لازم به ذکر است که منابع متعددی برای تلفظ نام‌های خاص موجود در کتاب مورد استفاده قرار گرفته است که از آن جمله می‌توان به کتاب فرهنگ تلفظ نام‌های خاص^۱ اشاره کرد.

در پایان، عمیق‌ترین سپاس‌های خود را به دکتر بهار مختاریان تقدیم می‌کنم که با وسعت دانش خود در زمینه اسطوره‌شناسی و نمادشناسی، همواره اهمیت ترجمه و مطالعه آثار نویسندگانی همچون اروین پانوفسکی را به من متذکر شده‌اند. همچنین، از صمیم قلب از دکتر ناهید عبدی سپاس‌گزارم که در خواندن آثار جذاب و دشوار پانوفسکی همواره مرهون رهنمودهای دقیق ایشان بوده‌ام. از مسئولان نشر فرهنگ، جناب آقای دکتر پیمان متین و خانم دکتر معصومه ابراهیمی نیز سپاس‌گزارم که ضمن بازخوانی این متن نکاتی را متذکر شدند و امکان نشر این کتاب را فراهم کردند.

عاطفه امیری

تیرماه ۱۴۰۲

۱. فریبرز مجیدی (۱۳۹۰)، فرهنگ تلفظ نام‌های خاص (تاریخی و جغرافیایی) همراه با راهنمای تلفظ حروف لاتینی در بیش از سی زبان، تهران: فرهنگ معاصر

مقدمه مؤلفان

این کتاب درمورد شخصیت اسطوره‌ای جذابی است که از گذشته‌های دور تا به امروز به حیات خود ادامه داده و امروزه در قالب‌های مختلفی از قبیل ملکه الیزابت، پلیس‌های فرانسوی، سنگ فیلسوف و نیز گروه جنایتکار قاتل پانزده‌ساله در ویلادلفیا^۱ ادامه حیات یافته است. ما در این کتاب تسلیم جذابیت‌های جعبه پاندورا شده‌ایم، اما تلاش ما در این جهت نبوده که تکنگاری کاملی درمورد پاندورا ارائه دهیم، بلکه به هر گوشه و کناری که چیزی درباره پاندورا به چشم می‌خورد، روانه شده‌ایم. با وجود این، موضوع این کتاب به قدری پیچیده است که به کمک بسیاری از متخصصان و دانشمندان نیاز داشتیم و آنها با سخاوت تمام، با مشاوره، پیشنهادها و اطلاعاتی که در اختیار ما قرار دادند و از همه مهم‌تر در یافتن تصاویر کمیاب به ما یاری رساندند: آقای دلیو. اندروز، آقای اس. دی. کلیولند، آقای ام. دیویس، دکتر او. دمیوس، دکتر اچ. دیپولدر، خانم ژان دوپیک، پروفسور اچ. فان إرفا، پروفسور اچ. فرنکل، پروفسور تی. دلیو. فورنيس، دکتر اچ. گرسون، خانم متا هارسن، پروفسور دلیو. اس. هکشر، پروفسور جی. اس. هلد، آقای فیلیپ هوفر، پروفسور ای. اچ. کانتوروویچ، خانم ایدا کاپ، پروفسور جی. اف. کینیتز، پروفسور پی. او. کریستلر، پروفسور ای. ای. لوینسکی، آقای ای. آل. ماسگریو، دکتر کارل نوردفالک، دکتر ک. ت. فالکر، پروفسور چارلز پی. پارکهورست، دکتر جی. کیو. فان رگترن آلتنا، خانم مادالاین روشر ژنه، پروفسور اچ. او. شوارتز، پرفسور ای. شوگیست، پروفسور دلیو. استکو و پروفسور اچ. فان د وال. از همه این عزیزان ممنونیم؛ اما تشکر ویژه‌ای از تعدادی از دوستان و همکاران داریم که بارها و بارها با صبر و شکیبایی خود به ما یاری رساندند: دکتر پل کورمنز، پروفسور هارولد اف. چرنیس، پروفسور جی. جی. فان گلدر و آقای جان اس. سامرسون، کیوریتور موزه سیر جان سوان. هر جا که توانسته‌ایم یاری‌های دوستان را به خاطر بسپاریم، در قسمت‌های مختلفی از متن کتاب به آنها اشاره کرده‌ایم. در برخی

جاها نیز حافظه یاری مان نکرده از همه دوستان عزیز می‌خواهم که عذر ما را همراه با تشکر بپذیرند.

پرینستون، نیوجرسی

۱۵ اکتبر ۱۹۵۵

دورا و اروین پانوفسکی

1. Evening Bulletin (Philadelphia),

این بولتن تصمیم گرفت مقاله‌های ماه مارس ۱۹۵۴ را منتشر کند. محبوبیت مداوم کنفرانس پاندورا و تنوع مفاهیمی که به پاندورا مربوط است، نشان‌دهنده محبوبیت پاندورا است. از این رو، در فهرست تلفن شهر منهتن این نام‌ها مشاهده می‌شود:

Pandora Frocks, Inc. Pandora Interiors, Pandora Knitwear Co. Pandora Novelty Co. and Jewels by Pandora, Inc

همچنین کافی‌شاپی با نام «جعبه پاندورا» در خیابان Borrow and Fourth در شهر گرینویچ وجود دارد. هنگامی که دپارتمان امریکا تصمیم گرفت مقاله‌های کنفرانس یالتا را چاپ کند، کاریکاتوری با نام «پاندورا» در

Philadelphia Evening Bulletin of March 19, 1955

و نیز در اینجا تجدید چاپ شد:

New York Times, March 20, 1955, Section 4, p. E5

این کاریکاتور، وزیر امور خارجه را در لباس پاندورا نشان می‌دهد که از شیاطین بیرون آمده از «جعبه» که وزیر آن را باز کرده، ترسان است. سبک بازنمایی این تصویر شبیه است به حکاکای هامات بیلینگز در تصویر شماره ۵۸ همین کتاب.

فهرست

فصل اول: پاندورا در سنت قرون میانه	۱۵
فصل دوم: خاستگاه «جعبه»: اراسموس روتردامی	۲۷
فصل سوم: پاندورا و امید: آندریا آلچاتی	۴۱
فصل چهارم: پاندورا و جهل: روسو فیورنتینو	۵۱
فصل پنجم: رم، پاندورای نخستین؛ حوا، پاندورای نخستین؛ پاریس، پاندورای نو.....	۷۵
فصل ششم: پاندورا، «هدیه همگانی»، دوره الیزابتی و ژاک کالو	۹۱
فصل هفتم: پیتوگیا؛ هزیود در مقابل بابریوس و همکارانش	۱۰۵
فصل هشتم: رومانسیسم، کلاسیسیست و هنر ویکتوریایی	۱۱۳
مؤخره: پاندورا بر صحنه	۱۴۳
توضیحات مترجم	۱۶۹

فصل اول

پاندورا در سنت قرون میانه

در میان اسطوره‌ها، اسطوره‌ای آشنا تر از پاندورا وجود ندارد، در عین حال، هیچ اسطوره‌ای نیز تا بدین اندازه دچار کژفهمی نشده است. پاندورا نخستین زن، یا به عبارتی شرارت زیباست. او جعبه‌ای ممنوعه را می‌گشاید، شرارت‌های جسمانیت یافته از آن جعبه خارج می‌شوند و تنها امید بر جای می‌ماند. جعبه پاندورا زبانه‌زد همگان است و این موضوع بسیار مهم‌تر از این است که پاندورا در واقع هرگز جعبه‌ای نداشته است.^۱

این جملات را که جین هریسون حدود پنجاه سال پیش بیان کرده، امروز هم به اندازه همان زمان معتبر و موثق‌اند.^۲ با وجود این، موضوعاتی چند درباره جعبه پاندورا وجود دارد که همچنان نیازمند بررسی است. دلیل این امر چیست که پاندورا به ویژگی‌ای شهرت یافته که نه مربوط به جعبه است و نه دقیقاً از آن اوست. چگونه می‌توان این موضوع را توضیح داد که پاندورا برخلاف دیگر شخصیت‌های اسطوره‌ای، در هنر قرون میانه ظاهر نمی‌شود و به جای ایتالیا در فرانسه ظهور می‌یابد و این به واقع رنسانسی تمام عیار است. بی‌شمار کتاب و مقاله به بیان نقش پاندورا در دین، هنر و ادبیات یونانی اختصاص یافته و حتی در نمایشنامه گوته که آن هم «پاندورا» نام دارد، به او اشاره شده،^۳ اما چه می‌دانیم که در این میان برای پاندورا چه اتفاقی افتاده است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، نباید روی این مسائل انگشت بگذاریم که آیا پاندورا در اصل الهه زمین بوده است یا خیر (که در این صورت نام او را باید به شکل «بخشنده

تمامی هدایا» تعبیر کرد و نه «دارنده تمام هدایا»؛ و نیز این مسئله که پاندورا ظرف را به تأسی از دختران ککروپس^(۱) گشود که با بی احتیاطی در سیدی را برداشتند که حاوی اریختونیوس^(۲) کوچک بود و نیز اینکه خمره پاندورا با آیینی شبیه به هالوین یونانی یعنی جشن آنیستریا^(۳) مرتبط است. بعلاوه، نباید تلاش کنیم ابهامی که فضای کلاسیک را در بر گرفته از بین ببریم، روایت معروف هزیود^(۴) از داستان پاندورا در کتاب کارها و روزها^۴ آمده است (که با متنی کوتاه‌تر در تئوگونی^۵ تکمیل شده است). این ترجمه متن کارها و روزها، بیش از دو هزار سال است که نبوغ مفسران را به چالش کشیده است. اما در اینجا ما همصدا با شوپنهاور و دیگر محققان متأخر، معتقدیم که پنجاه و هشت حکایت فابریوس، مفهوم اصلی اسطوره پاندورا را با وضوح بیشتری نشان می‌دهد تا روایتی که هزیود به آیندگان تحمیل کرده است. در حکایت‌های فابریوس انسان (به مثابه آنتروپوس: ανθρωπος) جای پاندورا را می‌گیرد و ظرف پاندورا، بیشتر حاوی نیکی‌هاست تا شرارت‌ها. با وجود این، مورخان هنر اختیاری ندارند که تصمیم بگیرند کدام مورد ارجح است.

این بررسی را با خلاصه‌ای کوتاه از گزارش‌های معتبر و موثق درباره ماجرای پاندورا در ادبیات یونانی شروع می‌کنیم. نخست اینکه، پاندورا تصویر زنی زیبا بود که پرومتئوس^(۵)، سازنده همه انسان‌ها، او را از خاک و آب شکل داد (این گزاره، مطابق سنت اولیه بوده است)؛ یا هفایستوس^(۶) برای انتقام از زئوس، پاندورا را شکل داد (این گزاره مطابق نوشته‌های هزیود و پیروان اوست). دوم اینکه، آتنا^(۷) یا خود پرومتئوس _ به واسطه دزدیدن آتش از بهشت _ به تصویر پاندورا حیات بخشیدند و خدایان دیگر نیز این تصویر را کامل کردند و هر یک هدیه‌ای درخور به او بخشیدند (از همین‌رو پاندورا نامیده شده است) و از آنجا که هدایای آفرودیت^(۸) و هرمس^(۹) بیشتر ضرررسان بود تا سودمند، محصول نهایی «شرارت زیبا»^۶ از کار درآمد. سوم اینکه، هرمس پاندورا را به زمین فرستاد و اپیمتئوس^(۱۰) برادر پرومتئوس به‌رغم هشدارهای برادرش، پاندورا را به همسری پذیرفت، سپس او مادر تمامی زنان شد.^۷ و مورد چهارم، هنگامی که پاندورا با اپیمتئوس زندگی می‌کرد، بیماری و فساد را با گشودن در ظرفی شوم به جهان آورد که همه محتویات آن ظرف، بجز امید، فوراً بیرون ریختند. بر اساس نوشته‌های هزیود و

دیگر نویسندگان، آن ظرف حاوی همه شرارت‌ها بود. بر اساس نوشته‌های بابریوس و نویسندۀ کمتر شناخته‌شده‌ای به نام ماکدونیوس دی کونسل^(۱۱) ^۸ محتویات آن جعبه همه نیکی‌ها بود؛ اما تا جایی که ما می‌دانیم هرگز ترکیبی متعادل از این دو نظر شکل نگرفته است. مورد پنجم اینکه، این ظرف همواره کاربرد خمره (در لاتین: *dolium*) داشته است، خمره سفالین بزرگی که برای محافظت از شراب، روغن و دیگر آذوقه‌ها به کار می‌رفت و اغلب آن قدر بزرگ بود که می‌توانستند آن را برای دفن مردگان به کار برند و یا حتی می‌توانست سرپناهی برای زندگان باشد. در این ظرف که مانع گریختن امید می‌شود، «بزرگ» توصیف شده است (یونانی: μέγα πῶμα: در بزرگ). ششم اینکه، این خمره (غیرقابل جابه‌جایی)^۹ که پاندورا آن را با خود از کوه المپ آورده بود، هرگز جزء دارایی شخصی پاندورا ذکر نشده است؛ بلکه او آن را بخشی از دارایی‌های خانوادگی خود و ایپمتئوس می‌دانست.^{۱۰} درنهایت، نویسندۀ نام فیلودموس گادارا^(۱۲) تا آنجا پیش می‌رود که عمل باز کردن در خمره را به شوهر نسبت می‌دهد و نه به زن.^{۱۱} مورد هفتم اینکه، انگیزۀ این عمل، مبهم باقی مانده است؛ بجز یک استثنا. تمامی نویسندگان به عجیب بودن این موضوع اشاره کرده‌اند (اگرچه در هیچ‌یک از متن‌های کلاسیک ممنوعیت و قدغن رسمی برای باز کردن در خمره ذکر نشده است) اما فقط بابریوس^(۱۳) است که این اسطوره را نه به معنای داستان ضعف اخلاقی زنانه، بلکه توضیحی برای انتخاب تراژیک انسان، میان دانش و قناعت بیان کرده است. او صراحتاً بیان می‌کند: «ژئوس^(۱۴) تمامی نیکی‌ها را در آن ظرف جمع کرده بود و آن را مهر و موم شده، به انسان داد؛ اما انسان که قادر نبود میل خود به دانستن را مهار کند، گفت: «چه چیز جهان می‌تواند در آن باشد؟» و با باز کردن در ظرف، محتویات آن را رها کرد تا به جایگاه خدایان بازگردند و به آنجا پرواز کنند و از زمین به سوی آسمان فرار کنند. تنها امید باقی ماند.»^{۱۲}

با بررسی متون کلاسیک لاتین، درمی‌یابیم که شواهد به‌طور شگفت‌انگیزی ناکافی و کم است و درباره پاندورا در آثار اووید^(۱۵)، ویرژیل^(۱۶)، هوراس^(۱۷) یا لوکیان^(۱۸)، سیسرو^(۱۹) یا سنکا^(۲۰)، مارتیانوس کاپلا^(۲۱) یا ماکروبیوس^(۲۲) ذکری به میان نیامده است. احتمالاً به همین دلیل است که ایتالیایی‌ها هرگز با او احساس راحتی نمی‌کنند. فقط

چهار نویسنده رومی، نام پاندورا را ذکر کرده‌اند و فقط یکی از آنها به صورت بسیار مبهم و مختصر به ماجرای خمره‌گریزی زده است.

پلینی^(۳۳) و پائونانیاس^(۳۴) گزارش می‌دهند که فیدياس بر روی پایه ستون بنای پارتنوس در آتن، «خلقت پاندورا را (به بیان دقیق‌تر: اعطای هدایا به پاندورا) را با حضور بیست خدا ترسیم کرده است». پلینی با به کار بردن واژگان یونانی به جای لاتین، ناآشنایی خود با این موضوع را آشکار کرده (او واژه pandoras genesis یا pandorae originem formationem به کار برده است). وی همچنین بر این واقعیت تأکید کرده که صرفاً نقل قول [به سبک لاتین] می‌کند. (appellant)^{۳۳} هایگینیوس^(۳۵) چنین ذکر کرده که پس از اینکه پرومتئوس، نخستین انسان را از خاک شکل داد، ولکان^(۳۶)، به دستور ژوپیتر، تصویری از یک زن البته از خاک ساخت «که مینروا^(۳۷) به آن روح بخشید و هر یک از خدایان به او هدایایی بخشیدند، به این علت او پاندورا نامیده شد» و اینکه «همسری اپیمتئوس، برادر پرومتئوس به او داده شد».^{۳۴} فولنگتیوس^(۳۸)، با نسبت دادن خلقت پاندورا به پرومتئوس و نه به ولکان، نام یونانی او را به عبارت omniummunus (به معنای: هدیه همگان) ترجمه کرده است (در قطعه‌ای دیگر او را universal munus: هدیه همگانی نامیده است) و به طور مختصر جمله‌ای کنایی بیان کرده: او این گونه نامیده شده «زیرا روح، هدیه عمومی همگان است».^{۳۵} البته فولنگتیوس در فصلی دیگر که درباره تولد اریختونیوس است، پاندورا را با پاندروس^(۳۹) یکی از دختران ککروپس اشتباه می‌گیرد.^{۳۶} تنها نویسنده رومی که به موتیف خمره اشاره کرده است پورفورویو مفسر قرن سومی هوراس است که در کتاب خود با عنوان پریشان‌گویی بر فراز کارمینا (۱، ۳، ۲۹ divagating upon carmina) این گونه بیان می‌کند: «هزیود می‌گوید که آنگاه که پرومتئوس آتش را از بهشت دزدید، پاندورا به مثابه مجازات به زمین فرستاده شد، از این رو این زن در جعبه را گشود و تمامی شرارت‌ها که بشر از آن رنج می‌برد، بیرون آمد».^{۳۷}

این تمام چیزی است که اسطوره‌شناسان قرون میانه لاتین درباره پاندورا می‌دانستند.^{۳۸} درواقع آگاهی آنها درباره پاندورا محدود به گفته‌های فولنگتیوس بوده

است (ظاهراً گفته‌های پورفورویو مغفول مانده است). همچنین، یکی از اومانیست‌های اولیه به نام بودری دی بورگی^(۳۰) (۱۰۴۶-۱۱۳۰)، مفهوم قرون میانه‌ای پاندورا را به این شکل در یک بیت شعر مفاخره‌آمیز که به نحو بدی تقطیع شده، بیان کرده است:

گفته‌شده که پرومتئوس تصویر پاندورا را ساخته

او در خدمت همگان و خیر همگانی است.^{۱۹}

گزارش مختصر بوکاجو^(۳۱) در *نسب‌نامه خدایان* که مبتنی بر کتاب فولنگتیوس بوده، نیز درمورد ماجرای خمره همچون دیگر منابع قرون میانه^{۲۰} خاموش مانده و درباره پاندورا به خوبی صحبت نمی‌کند. بوکاجو که همیشه بیشتر از چیزی که می‌دانست، وانمود می‌کرد که یونانی می‌داند، از تفسیرهای انجام‌شده درباره نام پاندورا به معنای هدیه همگانی (gift of all) راضی نبود (اما در چاپ نخست *نسب‌نامه خدایان* به‌طور عجیبی عبارت «هدیه همگانی: gift of all» به صورت «خالی از همه‌چیز: devoid of everything» چاپ شده و بعد از آن در ترجمه‌های ایتالیایی عبارت «همه‌چیز را کم دارد» ذکر شده است). بوکاجو ادعا می‌کند که «نام پاندورا از pan به معنای کامل و doris به معنای تلخی تشکیل شده است» و در نتیجه این ریشه‌شناسی عجیب، پاندورا را انسان می‌داند یا حتی موجودی دوجنسیتی و حتی در جمله‌ای او را «پاندوروس» نامیده است و نام نخستین آفریده را به معنی «همه پر از تلخی» تفسیر می‌کند و این فصل را با ارجاع به کتاب *یوب* پایان می‌دهد.^{۲۱}

همچنین، نکته عجیب این است که آبای کلیسا به نسبت نویسندگان غیردینی، نقش مهم‌تری در انتقال و دگرگونی اسطوره پاندورا داشتند. آنها کوشیدند آموزه گناه نخستین را با نمونه‌ای مشابه از تقابل حقیقت مسیحی با افسانه شرک نشان دهند و بدین ترتیب، پاندورا را به حوا تشبیه کردند، تأثیر این عمل تا قرن شانزده و هفده هنوز محسوس نبود.^{۲۲}

ترتولیان^(۳۲) در جایی دیگر پاندورای هزیود را صناعت ادبی و ترکیب کامل همه چیزها با هم می‌داند. این توصیف، برای مفاهیم کمال و تمامیت در مسیحیت کاربرد

فراوان دارد.^{۲۳} وی در کتاب خود از *تاج سرباز* (*De Corona militis*) بر این نکته اصرار دارد که نخستین کسی که از مُد و زیورآلات زنانه استفاده کرده حوا بوده است و نه پاندورا: «اگر حتی یک پاندورای قطعی وجود داشت که هزیود او را نخستین زن می‌دانست، سر او نخستین سر بود که بر آن دیهیم الهگان رحمت گذاشته می‌شد؛ زیرا او هدایایی از همه دریافت کرد و از این‌رو «پاندورا» نامیده شد. اگرچه، حضرت موسی _ که بیشتر پیامبری پیشگوست تا شاعر _ نخستین زن یعنی حوا را به‌گونه‌ای توصیف می‌کند که گویی برگ‌هایی قسمت میانی بدنش را احاطه کرده و نه گل‌هایی در اطراف شقیقه‌هایش؛ بنابراین پاندورایی وجود ندارد».^{۲۴} آبای کلیسای یونانی نیز بر داستان خمره پاندورا تأکید کرده‌اند. گرگوری نازیانوس^(۳۳)، پاندورا را نمونه هشداردهنده درباره خودخواهی، فریبکاری، بی‌حیایی، خودپسندی و هرزگی معرفی کرده و پس از اینکه او را «لذت مرگبار (deadly delight)» نامیده (و حتی از هزیود هم پیشی گرفته است) با یادآوری داستان هبوط انسان، این‌گونه بیان می‌کند که: «بگذارید از قصه‌ها عبور کنیم، به کلماتی که برای شما از وحی مقدس آورده‌ام، گوش فرا دهید. آیا نشنیده‌اید که چگونه رنگ درخشان درخت مرگ‌ومیر، نخستین والدین شما را به فریب خوردن سوق داد؟ آدم، فریب خورد و با نیرنگ دشمن و مشورت همسرش از بهشت سرسبز بیرون رانده شد».^{۲۵} بعلاوه، اورینگن^(۳۴) صراحتاً ماجرای خمره‌های ممنوعه را با داستان میوه ممنوعه مقایسه می‌کند. او در کتاب چهارم در برابر متعال (*Contra Celsum*) می‌کوشد این ادعای مخالفان خود را رد کند که می‌گفتند وی اسطوره‌های «هزیود کشیش» را به شکل ایده‌هایی فلسفی در لباسی اسطوره‌ای و با منشأیی مضحک، به کار برده است. به نظر می‌رسد، این ادعای اورینگن غیرمنصفانه است که داستان آدم و حوا قابلیت تفسیری زیادی به نسبت تفسیرهای مشرکانه درباره خلقت انسان دارد و «معناهای عقلانی و دلالت‌های پنهانی» بسیاری نیز در آن یافت می‌شود؛ اما اورینگن کمی بعد ناگهان ورق را برمی‌گرداند و این‌گونه بیان می‌کند: «اگر داستان آدم و حوا به‌صورت تحت‌اللفظی تلقی شود، ممکن است به درک شما آسیب برساند. با این حال، داستان پاندورا کاملاً خنده‌دار است». او برای ارائه مدارک _ شاید برای اینکه خودش

هم بیشتر سرگرم شود _ و در جهت تفسیر کردن روایت و جلب توجه به «تأثیر خنده‌دار» داستانِ خمره پاندورا، تمام پاراگراف کتاب کارها و روزها را تکرار می‌کند و بدین ترتیب، تفسیرهای عالی متعددی برای لغت‌شناس‌های بعدی فراهم می‌کند.^{۲۶}

یادداشت‌ها

1. J. E. Harrison, "Pandora's Box," *Journal of Hellenic Studies*, XX. 1900, pp. 99 ff.

برای اطلاعات بیشتر و ادبی‌تر، مراجعه کنید به پژوهش جامع در

Pauly-Wissowa, *Real-encyclopädie der klassischen Altertumswissenschaft*, XVIII. 3, 1949, cols. 529 ff. (W.M. Oldfather).

و نیز:

Rosher, *Ausführliches Lexicon der griechischen und römischen Mzthologie*. 1887-1902. (P. Weizsäcker) and 3045 ff. (K. Bapp, s.v., "Prometheus").

۲. حتی شوپنهاور نیز با منابع یونانی آشنایی داشته و درباره جعبه پاندورا بحث کرده است. برای فهم اینکه چه تفاوت‌هایی در این موارد شکل گرفته است، مراجعه کنید به:

Pauly-Wissowa, *op. cit.*, XVIII, 3 col. 538.

مسیر معکوس و جالبی نیز در این مقاله ذکر شده است:

R. Petsch "Die Kunstform von Goethes 'Pandora'", *Die Antike*, VI, 1930, PP. 15 ff.

«که در آن، گوته از جعبه شوم پاندورا که در افسانه‌ای کهن نقل شده، ظرفی تغییرشکل یافته و شگفت‌انگیز می‌سازد (P, 27)».

۳. برای مشاهده مطالب درباره تفسیر پاندورای گوته، مراجعه کنید به فهرست:

Pauly-Wissowa, *ibidem*, col. 531.

که متأسفانه در آن بیشتر توضیحات مفید را از قلم انداخته است:

E, Cassirer, "Goethes Pandora," *Zeitschrift für Aesthetik und allgemeine Kunstwissenschaft*, XIII, 1919, pp 113 ff.

این اثر در سال ۱۹۲۲ در برلین با عنوان *Freiheit und Form* تجدید چاپ شده است. تفسیری خوب در: K. Victor, *Goethe*, Bern 1949 pp 196B 204

که البته خیلی دیر در فهرست پاولی ویسوا درج شد.

4. Hesiod, *Work and Days*, lines 57-101

(اینجا برای راحتی خود، از چاپ H.G.Evelyn-White، موجود در کتابخانه کلاسیک کمبریج استفاده کرده‌ام (1950, pp. 6ff):

به کیفر آتش آن‌ها را پادافرهی دهم که چون آنان را بلایی مرگبار در رسد،

همه شادمانه آغوش بر آن برگشایند
 پدر خدایان و آدمیان این بگفت و بلند خندید
 و هفایستوس نامور را گفت تا بی درنگ خاک را با آب بیامیزد و صدا و توان
 آدمی در آن ریزد
 و به شکل الهگان بی مرگ آن را به قالب دلپسند دوشیزهای درآورد
 آتنا را گفت تا هنر گلدوزی و توربافی به او بیاموزد
 و آفرودیت زین موی را تا افسون دلبری بر گرد سر و روی ام بيفشانند
 و شور دردناک و هوس جان فرسا در وی نهاده
 نهادن اندیشه روسپیان در او سفارشی بود که زئوس به هرمس میانجی
 سگ کش داد
 او چنین فرمان داد و همه از خدایان زئوس، پسر کروئوس، فرمان بردند
 بدین گونه آن نامدار «خداوند دو دست راست» به خواست پسر کورونوس
 شبیه دوشیزهای سنگین حرکات از خاک بسرشت
 و آتنا، الهه رخشان چشم به جامه و پیرایه اش بیوشاند
 ایزددختان زیبایی و ملکه دلبری گردنبندهای طلا بر اندامش افکندند
 و نازنین دختران نورس زیبا مو تاجی از گل های بهاری بر سرش نهادند
 آتنای پالاس نیز او را به گونه گونه زیبایی ها بیاراست
 و آن میانجی سگ کش به خواست زئوس،
 دروغ و دگرگون نمایی بدخواهانه و سرشت فریبکار در سینه او بنهاد
 و صدای جارچی خدایان در او نهاد و او را پاندورا یعنی هدیه همگان نامید،
 زیرا همه المپ نشینان پیشکش خود به او بخشیدند
 تا بلای جان آدمیانی شود که به نان زنده بودند
 هنگام که او این دام پرخطر و رام نشدنی را تا پایان بساخت،
 پدر، آن سگ کش نامدار را به نزد اپیمتئوس فرستاد
 تا هدیه را این پیک تیزرو خدایان به وی دهد
 اپیمتئوس به این گفتار پرومتئوس گوش نسپرد که از زئوس المپی هرگز
 هدیه ای نگیرد
 و آن را پس فرستد که میادا بلایی بر سر آدمیان میرا فرو آید
 و پیش از آنکه به آن پی ببرد، دچار این شوربختی شد
 زیرا پیش از آن قبیله ای از آدمیان برکنار از بیماری ها و بی نیاز از کار فرساینده
 و ناخوشی های سخت که بر آدمیان مرگبار است، روی زمین می زیستند
 اما زن در خم را گشود و بلایا را گذاشت تا بیرون آیند
 و اندوه و تباهی برای آدمی به بار آرند
 تنها «امید» در جایگاه امن خویش، زیر لبه خم برجای ماند و بیرون نرفت،
 زیرا زن بنا بر خواست زئوس ابراندوز سپردار، در آن بنهاد
 اما از آنچه بازماند، سختی های بی حساب در میان آدمیان پراکنده گشت

و زمین پر از بیماری است و دریا نیز پر است

5. Hesiod, *Theogony*, lines 570- 590 (Evelyn-White, *op. cit.* pp. 120 ff.):

او بی‌درنگ بلایی بساخت تا در برابر آتش به آدمیان ارزانی دارد
آن پرآوازه دارنده دو دست راست، از خاک کالبدی همانند دوشیزهای میان‌بالا
به تدبیر پسر کورونوس بساخت
آتنای درخشان، چشم او را جامه پوشاند و به پیراهن سفید پرزرق‌وبرق بیاراست
و بر سر او روبند توری برودری‌دوزی‌شده کشید که دیدنش مایه حیرت بود
و بر فراز سرش تاجی زرین نهاد که «خداوند دو دست راست» پرآوازه،
به دست خویش آن را برای خشنود ساختن زئوس ساخته بود
بر این تاج نقش‌های بی‌شمار بود که دیده از تماشای آنها به شگفت می‌آمد.
نقش‌هایی از جانوران سهمگین که در خشکی و دریا پرورش می‌یابند:
از آنها چه بسیار نقش‌ها بزد که به آنها همگی جان بخشید و هر یک را چون
جانوران زنده بانگی ویژه خود داد
هنگام که او این بلای زیبا را بساخت تا در ازای آن شادکامی در برابر آدمی
نهد،

او را که با آراستگی آن رخشان چشم تندخوی پدر، چون ماه می‌درخشید
به سوی جایگاهی که دیگر خدایان و آدمیان بودند، برد
هم خدایان نامیرا و هم آدمیان میرا،
به دیدن این دام فریبی خطرانگیز که آدمی توان چیرگی بر آن نداشت،
سخت به شگفت آمدند
زیرا هم از اوست که نسل زنان پدید آمد

(به نقل از کتاب هزیود و هومر، ترجمه و تدوین ابراهیم اقلیدی، ۱۳۸۷: ۲۹-۳۰)

ع مراجعه کنید به:

Pauly-Wissowa, *op. cit.* XVIII, 3, especially cols. 533, 540 ff.

تحلیل شوپنهاور نیز در

Parerga und Paralipomena (Mythologische Betrachtungen), § 200.

موجود است. برای مشاهده متن قصه بایروس مراجعه کنید به تصویر شماره ۳۹.

7. Hesiod, *Theogony*, 585. Nonnos Dionysiaca, VII, 58.

در کتاب هزیود واژه یونانی γλυκερος κακόν ذکر شده؛ اما گرگوری نازاریوس واژه یونانی τερπῶλη ολόη را به کار برده است.

8. Hesiod, *Theogony*, 590.

مطابق اکثر نسخه‌های معتبر، پورها (Pyrrha)، دختر اپیمتئوس و پاندورا، همسر دئوکالیون (Deucalion) شد. این دو، تنها بازماندگان طوفان بودند، که برای به وجود آمدن انسان‌ها، سنگ پرتاب کردند، سنگ‌های که دئوکالیون پرتاب کرده بود، مردان را و سنگ‌هایی که پورها پرتاب کرد، زنان را پدید آورد.

این مفهوم که دئوکالیون پسر پاندورا و پرومئئوس بود، ظاهراً تنها در *Scholia in Apolloderum Rhodium* نوشته هلانیکوس و استرابو باقی مانده است.

9. Macedonius Consul, *Epigram* no. 71 (*Greek Anthology*, III, p. 92: Loeb Classical Library, IV, p. 41):

دی کونسِل چنین گفته است: «وقتی عکسی از خمره پاندورا را دیدم، خنده ام گرفت. این خنده از دیدن آن زن نبود، بلکه به این دلیل بود که این زن بال‌هایی زیبا داشت؛ زیرا آنها پس از دیدن همه قسمت‌های جهان، به سمت المپ بال می‌زنند و احتمالاً باید روی زمین افتاده باشند. آن زن پس از برداشتن در ظرف، رنگ‌پریده شد و شکوه و جذایت پیشینش را از دست داد. ما نیز در زندگی امروزی خود از دو فقدان رنج می‌بریم: زن‌ها پیر می‌شوند و در کوزه هیچ چیزی وجود ندارد».

10. H. Fränkel. "Drei Interpretationen aus Hesiod," *Festschrift Richard Reitzenstein*, Göttingen, 1931, pp 17 ff.

برای توصیف اندازه و شکل خمره، مراجعه کنید به:

Pauly-Wissowa, *op. cit.* v, cols. 1284 ff.

Daremberg- Saglio, *Dictionnaire des antiquités grecques et romaines*, II, 1, Paris, 1892, pp. 332 ff. (s.v. "dolium," with illustrations).

۱۱. بر اساس نظر برخی محققان، خمره را زئوس برای اپیمئوس فرستاد و بر مبنای متنی طنزآمیز که در تحقیقات اخیر به آخیلوس و سوفوکلس نسبت داده شده، اولین بار ساتیر خمره را به پرومئوس داد و پرومئوس آن را به اپیمئوس سپرد و دستور داد که پاندورا به هیچ وجه وارد خانه نشود.

Pauli-Wissowa, *op. cit.* XVIII, 1, cols. 534 f.

از آنجاکه ظاهراً این تغییر از طریق پروکولوس در تفسیر هنریود انتقال یافته، محقق بیزانسی یوهانس تزتزه، دو بیت زیر را سروده است:

پیئوس پروکلس، پر از دروغ‌هایی است

که ساتیر و کروئوس می‌سازند

(T. Gaisford, *Poetae Minores Graeci*, IV, Oxford, 1820, p. 87)

۱۲. Philodemus, *Περὶ εὐσεβείας*, 130.

Pauly-Wissowa, *op. cit.* VI, 1909, p. 182

Roscher, *op. cit.* I, 1884-1886, col. 1284.

13. *Babrii Fabulae Aesopeae*, 58 (O. Crusius, ed. Leipzig, 1897, pp. 53 f.):

شما در حال وهوای اشتیاق زندگی می‌کنید

و تمامی چیزهای خوب را گردآورده‌اید

و با آن انسانی ساخته‌اید

مردی میانه‌رو که می‌داند گلدان چه در درون خود دارد

در گلدان را برمی‌دارد تا به‌سوی خانه خدایان فرستاده شود

همان‌جایی که از آن فرود آمد

و فقط امید برجای می‌ماند

واضح است که این نسخه بسیار قابل اطمینان است؛ اما نسخه هزیود چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. از نظر بابریوس، چیزی که داخل ظرف است (نیکی‌ها)، کلاً در اختیار انسان باقی می‌ماند، درحالی که چیزی که از آن ظرف فرار می‌کند، از دسترس انسان خارج می‌شود. با باز کردن در ظرف، نیکی‌ها بیرون می‌ریزند و فقط امید باقی می‌ماند. از نظر هزیود، فقط چیزی که از درون ظرف فرار می‌کند (بدی‌ها) بر انسان قدرت می‌یابد، به این ترتیب، امید که درون ظرف باقی ماند، نمی‌تواند تأثیری بر انسان بگذارد. این نکته آشکارا با آنچه هزیود قصد بیان آن را دارد، در تضاد است. چندان مهم نیست که او امید را بد، خوب یا خنثی تصور کند.

14. Poliny, *Naturalis historia*, XXXVI, 5, 4:

پلینی چنین بیان می‌کند که: «اساساً به آن خلقت پاندورا می‌گویند که از خدا متولد شده است. [به معنی اینکه: به هنگام تولد آماده خدمت است]». برای تأمل در باب این موضوع در هنر مراجعه کنید به:

Schrader, *Phidias*, Frankfurt, 1924, pp. 296 ff.H

همچنین مراجعه کنید به کوزه نقاشی شده بزرگ در لندن:

Roscher, *op. cit.* III, cols. 1527-28.

15. Hyginus, *Fabulae*, 142:

هابیگینوس چنین می‌گوید: «پرومتئوس، پسر لاپتی، نخستین کسی بود که انسان‌ها را از گل ساخت. سپس، ولکان، به دستور ژوپیتر، تصویر زنی از گل رس ساخت، مینروا بدان روح بخشید و دیگر خدایان هدایایی به او بخشیدند. به این دلیل پاندورا نامیده شد. سپس او به ازدواج برادر اپیمتئوس درآمد و دختر آنها پورها زاده شد ...».

16. Fulgentius, *Mythologiae*, 46, 82:

فولگنتیوس چنین بیان می‌کند که: «گفته می‌شود که پرومتئوس، پاندورا را خلق کرده است. پاندورا در یونانی «همه نیکی‌ها» نامیده می‌شود که روح نیکی همگانی است. او این گونه نامیده شده زیرا روح، هدیه عمومی همگان است».

۱۷. همان، ۵۱، ۸۸

18. *Porphyrius Commentarii Horatium* (S. Meyer, ed. Leipzig, 1874, p.7).

ممنونیم از این متن که در نوشته‌های متأخر دکتر ایدا کاپ مغفول واقع شده بود.

۱۹. کتاب *Mythographus II* داستان اریختونیوس را دوباره نقل می‌کند و پاندوروس را جایگزین پاندورا ساخته است. چنانچه فولگنتیوس در دو پاراگراف متفاوت (پاراگراف ۳۷ و ۴۰) از کتاب:

(Bode, *Scriptores rerum mythicarum latini tres Romae nuper reperti*, Celle, 1834, pp. 87 f.)

گفته است، اما نتوانسته تفسیری بهتر از آنچه که در کتاب فولگنتیوس (۵۲، ۸۹) ارائه شده تکرار کند. بعلاوه، با ضمیمه کردن فصل چهارم (توضیح نام واقعی پاندورا بر اساس نظریات فولگنتیوس) سردرگمی را بدتر کرده است. کتاب *Mythographus III* داستان اریختونیوس را بعد از کتاب *Mythographus II* تکرار می‌کند:

(*Myth. III*, 10, 4: Bode, p.223)

اما در جایی دیگر، داستان پاندورای واقعی را بر اساس نظر فولگنتیوس (۴۶، ۸۲) ارائه داده است:

(*Myth. III*, 10, 9: Bode, p.227f.)

20. P. Abrahams, *Les oeuvres poétiques de Baudri de Bourguei*, Paris, 1926, p. 289 (Carmen CCXVI, lines 631 f.)

۲۱. باید اشاره کنیم که دانشمند اومانیست ایتالیایی، چلیو کالکاگنینو، نیز موتیف خمره را در چاپ جدید کتابش با عنوان *Super Prometheo et Epimetheo epitoma* در سال ۱۵۴۴ از قلم انداخته است، این موضوع را پروفیسور پی. او. کریستلر به ما تذکر داد. او می‌گوید: «سپس [ژوپیترا] به ولکان دستور داد تا تصویر زیباترین زن را بسازد و بعد پاندورا را که پالاس نامیده می‌شد، یا هدایایی شامل کمربند، لباس نفرهای، شالی که هنرمندانه بافته شده بود، گل و تاجی طلایی آراست؛ و از این به بعد زن وظیفه تولد انسان‌ها را به عهده گرفت که این وظیفه در میان انسان‌ها و زنبورها وجود دارد. بدون این کار، نه زندگی ادامه دارد و نه می‌توان در کنارهم زندگی کرد».

22. Boccaccio, *Genealogia deorum*, IV, 45 (Venice edition of 1511, fol. 35 v.)

اینکه چرا بوکاچو doris را به معنای «تلخی» می‌داند برای من مبهم بود تا زمانی که آغاز فصل دهم کتاب ویرژیل (*Eclogue*) را به یاد آوردم. در آنجا، نام Nereid Doris غالباً به صورت مجازی در شعر رومی، برای «دریا» به کار رفته است که با amara ازدواج می‌کند. به‌طوری‌که نشان‌دهنده کیفیت شور و تلخ آب دریا در تقابل با بهار Arethusa است: «دوریس آب نمک نمی‌خورد» (سطر ۴)، جمله «فاقد همه‌چیز است» در پی اشتباه minus رخ می‌دهد. باوجوداین، در نسخه ونیز ۱۶۰۶ صفحه ۶۹ و نیز در نسخه ونیز ۱۶۴۴ «توضیح شعر» به این نسخه ضمیمه شده و به‌درستی می‌گوید: «پاندورا غالباً هدیه همگان است یا هدیه به همگان است» (ص ۵۹).

23. H. Türck, *Pandora und Eva*, Weimar, 1931.

این کتاب بر خلاف عنوانش درباره منشأ موازی پاندورا و حوا که نویسنده تمایل دارد آن را بدیهی بداند، اطلاع چندانی نمی‌دهد. همین امر درمورد مقاله ارزشمند دیگری از سشان با عنوان «Pandore, l'Eve grecque»، ۱۹۲۹، ص ۳ نیز صادق است. اطلاعات مرتبط دیگری نیز در نظریه قدیمی کریستین گوتلیب، ۱۷۲۳، ص ۶۴ وجود دارد.

24. Tertullian, *Adversus Valentinianos*, XII (Patrologia latina, II, col. 562).

ترتولیان تفسیر مسیحی مشابهی از پاندورا در ۱۸۵۷ *Irenaeus* ارائه داده است. در آنجا شباهت به Pelpos تعمیم داده شده است: «پدرش گوشت او را به قطعاتی تقسیم کرد و همه خدایان آن را جمع کردند. به‌این‌ترتیب او پاندورا نام گرفت».

25. Tertullian, *De corona militis*, VII (ibidem col. 84):

ترتولیان چنین بیان می‌کند که: «اگر پاندورایی که هنرید از آن به‌عنوان نخستین زن یاد می‌کند، وجود داشت، برای او با صدقات تاج‌گذاری انجام می‌دادند، آن‌هنگام که پاندورا آن را به همه اهدا کرد».

26. Gregory of Nazianus, *Adversus mulieris se nimis ornantes*, lines 115 ff. (Patrologia graeca, XXXVII, cols. 891 f.)